

۱ ژوئیه

در هوای آزاد لمیده ام، مجموعه مقالات اما گلدمن^۱ آنارشویست را با بیوگرافی کوتاهش ورق زدم. در حال حاضر مشغول خواندن اتوبیوگرافی «ننه جونس»^۲ هستم. هر دو زن از صفوف زنان کارگر آمریکایی هستند. ولی چه تفاوتی است میان این دو! گلدمن یک فردگراست و دارای فلسفه «قهرمانانه» خاص خود که از افکار کروپوتکین، نیچه و ایبسن سرهم بندی شده. ولی در عوض جونس یک قهرمان طبقه کارگر آمریکایی است. گلدمن هدف های انقلابی دارد ولی راه هایش غیرانقلابی است، حال آنکه جونس مرحله به مرحله هدف های محدودی را برمی گزیند و برای رسیدن بدان ها راه های شجاعانه و انقلابی انتخاب می کند.

هر دو اینها نشان دهنده آمریکا هستند، ولی هریک به شیوه خاص خود. گلدمن از طریق عقل گرایی ابتدایی اش و جونس از طریق امپریسمی که کمتر از آن ابتدایی نیست. ولی اثر جونس نشانه بزرگی از تحولات تاریخی طبقه اش است. حال آنکه گلدمن نشان دهنده روی گردانی از طبقه خود و تحلیل رفتن در هیچ فردگرایانه است. من نتوانستم مقالت گلدمن را تمام کنم، چرا که احتجاجاتش با وجود صداقت، به تصنع

۱- Emma goldman اما گلدمن (۱۹۴۰-۱۸۶۹) متولد روسیه بود. در هفده سالگی به آمریکا رفت ولی در سال ۱۹۱۹ از آنجا اخراج شد و به روسیه رفت هنگامی که دید واقعیت روسیه با تصورات او یکی نیست دچار سرخوردگی سختی شد، روسیه را ترک گفت و به انگلستان رفت و سپس در کانادا اقامت گزید.

۲- جونس زنی بود که درسازمان دادن سندیکاها برای کارگری آمریکا نقش مهمی را برعهده داشت. او حتی در سن ۹۰ سالگی هم فعالیت خود را ادامه می داد. اتوبیوگرافی او در سال ۱۹۲۵ در شیکاگو انتشار یافت.

و جمله پردازی آمیخته است. اتوبیوگرافی جونس را با لذت می خوانم، با تصویرهای فشرده و خالی از آرایش او. مبارزات اعتصابی، بیشتر در حاشیه، تصویر وحشتناک سرمایه داری آمریکا و آن روی سکه دموکراسی اش را نشان می دهد. غیرممکن است بتوان گزارش وی را از استثمار و مسخ کردن کودکان در کارخانه ها بدون شرکت باطنی و دشنامی بر زبان خواند.

کندوسن^۳ خبر داده است که فاشیست ها در «درامن» (۶۰ کیلومتری اینجا) جلسه اعتراضی عیله اقامت من در نروژ تشکیل داده اند. او می گوید که آنها موفق نخواهند شد بیش از ۱۰۰ نفر را برای این کار گرد آورند.

یکی از کارمندان شوروی ویلایی تابستانی در کنار خانه بیلاقی صاحب خانه ما اجاره کرده است. این مساله به عقیده من بدون دلیل موجب ناراحتی «ان» شده است.

۴ ژوییه

اتوبیوگرافی ننه جونس را تا آخر خواندم. مدت هاست چیزی نخوانده بودم که مرا این قدر تکان داده و به خود جذب کرده باشد. یک اثر حماسی-چه وفاداری خدشه ناپذیری به زحمتکشان دارد و چه نفرت با خون اندرون شده ای از «رهبران» خائن و جاه طلب آنها! این زن در نود و یک سالگی کنگره کارگران پان امریکن را متوجه اتحاد شوروی، به عنوان یک سرزمین نمونه کرد. در ۹۳ سالگی به عضویت حزب کارگران و کشاورزان در آمد. ولی محتوی اصلی زندگیش شرکت در اعتصاب کارگران بود که در آمریکا بیش از هر جای دیگر مبدل به جنگ داخلی می شد. آیا این کتاب به زبان های دیگر نیز ترجمه شده است؟

^۳ - Knudsen زمانی در آمریکا و در سازمان های کارگری فعالیت می کرد و سپس به موطنش نروژ بازگشت و نقش مهمی در سوسیال دموکراسی و پارلمان نروژ بازی می کرد. تروتسکی طی اقامتش در نروژ در خانه او منزل داشت.

۲۳ ژوئیه

تمام این روزها را در هوای آزاد به سر بردم و به «یان» نامه‌هایی دیکته کردم. روزنامه و نامه به تعداد فراوان و فراوان تر مستقیماً به اینجا می‌رسد. این روزها صاحب خانه ما میهمان داشت، دبیران مطبوعات حزب برای آشنایی با من آمده بودند. فاشیسم نمی‌تواند در نروژ پروبال بگیرد، «ما دموکراسی کهنی داریم»، «ما بیسواد نداریم»، «وانگهی خیلی چیزها آموخته ایم»، «ما جلوی سرمایه داری مان را خواهیم گرفت»، «اگر فاشیسم در انگلستان و فرانسه پیروز شود؟ ما خود را نگه خواهیم داشت» چرانه‌گامی که بورس پول شما در انگلستان پایین آمد نتوانستید آن را نگه دارید؟ شما هیچ چیز نیاموخته اید. اصلاً این آدم‌ها نمی‌توانند و نمی‌دانند که مارکس و انگلس و لنینی هم وجود داشته‌اند. جنگ، انقلاب اکتبر، فاشیسم، همه اینها بی‌آنکه اثری بگذارد از کنار آنها می‌گذشت. اینها در آینده سرد و گرم روزگار را خواهند چشید.

مشغول خواندن بیوگرافی اویگن دبس Eugen debs هستم. این یک بیوگرافی بد، تغزلی و احساسی است که شخصیتی تغزلی و احساساتی از دبس طرح می‌کند که در هر حال خالی از جاذبه نیست.

ادگار آلن پو را به زبان اصلی می‌خوانم. اگرچه به زحمت ولی پیشروی می‌کنم. در این سال‌های آخر عادت کرده‌ام که مقالات خود را به زبان فرانسه یا انگلیسی دیکته کنم. دیکته به همکارانی که استعداد تصحیح فوری اغلاط انشایی مرا داشته باشند. استعداد احاطه کامل به یک زبان خارجی را ندارم. در انگلیسی (که بدان آشنایی مکفی دارم) از راه خواندن متون این زبان پیشرفت می‌کنم. گهگاه با خود می‌اندیشم آیا برای این کار کمی دیر نشده است؟ آیا ارزش دارد که قوای روحی خود را نه در راه اکتساب خود معرفت بلکه در راه آموختن یک زبان که وسیله‌ای است برای آن به هدر دهم؟

ما در ترکیه «آزاد» و در دسترس همگان زندگی می کردیم، ولی تحت مراقبت شدید (سه رفیق و دو کارمند پلیس). در فرانسه زندگی پنهانی داشتیم، تحت حفاظت رفقا. (درباربیزون) و بعد تنها (در ایزر) و در حال حاضر آزاد و بدون محافظ زندگی می کنیم. حتی دروازه اصلی نیز شب و روز باز است. دیروز دو نروژی مست آمده بودند تا با ما طرح آشنایی بریزند. ما همان طور که رسم است مدتی باهاشان گفتگو کردیم و سپس از هم جدا شدیم.

۳۰ ژوئیه

در این چهارده روز اخیر حوادث کوچک بسیار رخ داده است. ترانمل رئیس حزب و وزیر دادگستری برای آشنایی با ما آمده بودند. نتیجه این شد که ما به اصرار شخص ثالث باهم عکس انداختیم. من به این عکس مشترک مان با دغدغه می اندیشیدم ولی خوشبختانه وزیر از عکس خوشش نیامد. پس از دویا سه روز خبر یافتیم که عکس «خوب نشد». «ان» و من از اختراع مهماتان عالی قدر خیلی خوشنود شدیم. گفتگو یک طرفه بود. یک دبیر ارگان مرکزی در حضور ترانمل (سردبیر) و وزیر دادگستری با من مصاحبه کرد. چند ساعتی را با شیوه ای پسندیده با هم گذرانیدیم. «لی»^۴ به ما اطمینان داد که حکومت شوروی هیچ گونه فشاری برای ممانعت از اقامت من در نروژ نمی آورد. از قرار تا روز ورود ما به اسلو آنها هیچ خبری نداشتند. همچنین ممکن است آنها نروژ را در مقایسه با فرانسه به عنوان «بد کوچکتر» تلقی کند. در آرباتربلاد مقاله ای که لحن بسیار دوستانه ای دارد انتشار یافته است.

چند روز پیش یک خبرنگار فاشیست (از هفته نامه آ. ب. ث) به حیات خانه ما وارد شد و از «ان» و من در حلی که درصندلی راحتی لمیده بودیم عکس برداشت.

^۴ Lie از رهبران حزب سوسیال دموکرات نروژ آن روزها.

او هنگامی که «ان» متوجه اش شد فرار اختیار کرد. خوب بود که فقط به دوربین عکاسی مجهز بود! «یان» او را در دهکده، هنگامی که داشت تلفنی تاکسی خبر می کرد، گیر آورد. فاشیست بیچاره از ترس سروپایش می لرزید و قسم می خورد که عکس بر نداشته است و غیره. ولی عکس با یک مقاله خشنماک در (آ. ب. ث) انتشار یافت، با این محتوی که آیا پلیس فعالیت مخرب تروتسکی را در نظر دارد؟ ولی تصویر ما در هفته نامه مذکور به هیچ وجه با این لحن خشن مقاله سازگار نبود. چرا که ما به آرامی در صندلی های راحتی لمیده بودیم.

پریروز دو کارگر از اسلو آمدند، دو برادر. آنها معمارند. در آمریکا بوده اند. انگلیسی حرف می زدند. خیلی جوان نیستند. به کمینترن علاقه دارند و در «مجمع دوستان اتحاد شوروی» شرکت می کنند. کار به مباحثه ای طولانی ولی ناموزون (به علت اشکالات زبانی) کشید. تیپ استالینیست نروژی در برابرم به خوبی ظاهر شده بود.